

ظریف و حساس، نجیب و آرام، مؤدب و مهربان، فروتن و واقع‌بین، جدیت و ژرف‌بینی در کار، روحیه تأمل و سعه‌صدر، مراجعه مکرر به منابع و مآخذ گوناگون، پیر ویراستاران و... گوشه‌ای از سجایای علمی و اخلاقی استاد اسماعیل سعادت است که اهل قلم و همکاران ایشان برای استاد برمی‌شمارند. در حوزه ترجمه و ویرایش، سعادت از پیش‌کسوتان و سرآمدان ترجمه فلسفی و ادبی در یکی دو دهه اخیر است و آثار ارزشمندی در این دو حوزه ترجمه و ویرایش کرده است که ترجمه آثار ارسطو از آثار جدید استاد سعادت است. حضورش غنیمت و درس‌آموز است. گفت‌وگوی این شماره کتاب ماه ادبیات و فلسفه با اسماعیل سعادت پیش روی شماست.

رودخانه‌ها بزرگ شده بودیم، سر می‌برد. یاد می‌آید که یک روز صبح که به مکتب می‌رفتم، در راه به چند تا از بچه‌های هم سن و سال خودم برخورد کردم که بازی می‌کردند. من بی‌اختیار در بازی آنها شرکت کردم و آن قدر از این کار لذت بردم که کیفم را در سوراخی در دیوار باغ کنار کوچه پنهان کردم و تا ظهر با بچه‌ها بازی کردم. ظهر که شد کیفم را برداشتم و به خانه رفتم. دو سه روزی کارم این بود، تا اینکه یکی از بستگان نزدیکم مرا در راه دید. توجه گریزپایی من شد، مرا به مکتب برد و آهسته در گوش معلم چیزی گفت و پیدا بود که سفارش کرد که تقصیر مرا نادیده بگیرد. به پدرم هم که مرد سختگیری بود چیزی نگفت. ولی همین باعث شد که سال تحصیلی بعد مرا به دبستان دولتی بردند.

□ **محمدخانی:** در دبستان، درس را دوباره از نو شروع کردید؟

■ **سعادت:** نه، خیر. روز اول افتتاح دبستان، بچه‌ها کلاس به کلاس صف بستند تا بچه‌های هر صفی به کلاس خودشان بروند. من در صف کلاس اول ایستادم، ولی یکی از دوستان هم سن و سالم آمد دستم را گرفت و با خودش به داخل صف کلاس دوم برد. من در کلاس دوم مشکلی از جهت خواندن و نوشتن نداشتم، ولی

شیرین‌ترین روزهای تحصیلی ما همین رخصت‌ها بود که به عده شاگردها و به تناسب ارتقای تحصیلی آنها تکرار می‌شد.

من بعد از اینکه پنج‌الحمد و عم جزو را در این مکتب مقدماتی تمام کردم و با قرائت قرآن آشنا شدم، به مکتب دیگری رفتم که ملای آن مردی روحانی بود. من نوشتن را در این مکتب یاد گرفتم. در اتاق درس، همه شاگردها، از پایین‌ترین تا بالاترین مرتبه تحصیلی، یکجا جمع بودند. هر شاگردی در مرتبه‌ای از مراتب درس بود. معلم یک یک آنها را صدا می‌زد، از آنها درس روز پیش را می‌پرسید، مشق آنها را می‌دید و درس تازه و مشق تازه‌ای به آنها می‌داد. آن روزها کاغذ به فراوانی امروز نبود. به پول آن روز گران بود، ما بچه‌های کوچک تر روی لوح فلزی مشق می‌نوشتیم. بعد از اینکه معلم مشق ما را می‌دید، اجازه می‌داد که آن را بشوییم. بیرون مکتب جوی آبی بود که ما با اجازه معلم کنار آن می‌رفتیم و لوح‌ها مان را می‌شستیم. این یکی از تفریح‌های ما بود که به ما امکان می‌داد که چند دقیقه‌ای از اتاق درس بیرون بیاییم و نفسی تازه کنیم، اتاق درس نیمه تاریک و دلگیر و پر از قیل و قال بود. حوصله ما بچه‌ها را که در فضای باز کوچه و کنار

□ **محمدخانی:** با تشکر از حضور آقای سعادت، آقای سیدحسینی و آقای سیدعرب، در ابتدا از آقای سعادت می‌خواهم که مختصری درباره زندگی و تحصیلات خود توضیح بدهند و بعد وارد بحث‌های دیگر در زمینه آثارشان خواهیم شد.

■ **سعادت:** بسم‌الله الرحمن الرحیم. بس مبارک بود چو فرّهما / اول کارها به نام خدا. من در خوانسار متولد شدم. تحصیل را در مکتب با خواندن طوطی‌وار همین شعر شروع کردم، از روی یک کتاب درسی که به آن «پنج‌الحمد» (به خوانساری: پنج‌لحم) می‌گفتند. هدف پنج‌الحمد و بعد از آن «عم جزو» تعلیم قرائت قرآن بود، و برای همین بود که این کتاب الفبا را با اعراب و تنوین یاد می‌داد. الفبا هم الفبای عربی بود، پ و چ و ژ و گاف نداشت. به خوانساری مکتب را «ملاً» می‌گویند، یعنی کلمه «ملاً» را، علاوه بر معلم، به خود مکتب هم اطلاق می‌کنند. در مکتب رسم بود که وقتی که شاگردی مثلاً پنج‌الحمد را تمام می‌کرد و عم جزو را شروع می‌کرد، پدر یا مادرش به مکتب می‌آمد، شیرینی‌ای که معمولاً یک کله قند بود برای ملاً تعارفی می‌آورد و برای همه بچه‌های مکتب «رخصت»، می‌گرفت، یعنی از ملاً اجازه می‌گرفت که آن روز را بچه‌ها تعطیل باشند. یکی از



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

# با کیمبای سعادت

حساب و عددنویسی و مسئله حل کردن اصلاً نمی‌دانستم، ولی پس از مدتی رفته رفته خودم را به کلاس رساندم. از کلاس سوم به بعد کم‌کم بهتر شدم، به طوری که بعدها یکی از لذت‌هایم حل کردن مسئله‌های مشکل حساب بود.

□ محمدخانی: چند سالتان بود که به دبستان رفتید، یادتان هست؟

■ سعادت: بله. قریب‌های دارم که می‌توانم حساب کنم که چند سال داشتم. یادم هست که در کلاس دوم که بودم یک روز در ماه اسفند بچه‌ها، زنگ تفریح، برای هم می‌گفتند که امروز ۱۲/۱۲/۱۲ است، یعنی دوازدهم اسفند سال ۱۳۱۲، و چون من در سال ۱۳۰۴ متولد شده‌ام، می‌توانم بگویم که هشت ساله بودم که در کلاس دوم درس می‌خواندم.

□ محمدخانی: از معلم‌هاتان بگوئید و خاطره‌هایی که از آنها دارید.

■ سعادت: خاطره فوق‌العاده‌ای ندارم. معلم‌هایم معمولی بودند فقط یکی از آنها، مرحوم آقا شیخ محمدباقر مهدوی که در دبستان (و بعدها در دبیرستان) معلم فارسی و عربی ما بود و سواد فارسی و عربی‌اش خیلی خوب بود. مرا خیلی تشویق می‌کرد. من در میان شاگردهای دیگر، مخصوصاً در کلاس‌های پنجم و ششم دبستان، که همه درشت هیكل بودند، از معدود شاگردهای کوچک اندام بودم و درس‌هایم را خوب یاد می‌گرفتم. ایشان وقتی که می‌خواست شاگردهای بزرگ‌تر را سرزنش کند، مرا به رخ آنها می‌کشید.

«بارک‌الله، بارک‌الله» هایش به بچه‌های درس خوان کلاس را خوب به یاد دارم، خدا رحمتش کند. تشویق‌هایش در توفیق‌های تحصیلی من خیلی مؤثر بود.

□ محمدخانی: گفتید که در سال ۱۳۰۴ به دنیا آمدید، پس در سیزده سالگی ششم ابتدایی را تمام کردید.

■ سعادت: بله، من دوره ابتدایی را در سیزده سالگی، یعنی در سال تحصیلی ۱۳۱۷-۱۳۱۶، تمام کردم. ولی در خوانسار، بعد از دوره ابتدایی، دیگر دبیرستان نبود. من ناچار ترک تحصیل کردم. پدرم سال‌ها پیش، درست نمی‌دانم در چه سالی، احتمالاً هنگامی که من در حدود شش سال داشتم، فوت کرده بود و اختیارم دست وصی‌مان و بستگان نزدیکم بود. خوشبختانه، یک سال بعد، کلاس اول دبیرستان در خوانسار دایر شد و من جزو اولین شاگردهایم بودم که نام‌نویسی کردم. دبیری از اصفهان آمده بود که تقریباً همه دروس مهم، از جمله زبان فرانسه، را درس می‌داد. این را هم خدمت آقای سید حسینی عرض کنم که من پیش از اینکه فرانسه را در دبیرستان یاد بگیرم، پیش خودم فرانسه می‌خواندم، از روی کتاب خودآموزی که دایم همراه با یک فرهنگ لغت از تهران برایم آورده بود. مرحوم عبدالله توکل تعریف می‌کرد که فرانسه را پیش خودش از روی ورق‌های کاغذی یاد می‌گرفته است که قصاب محله‌شان گوشت روزانه آنها را لای آن می‌پیچید و روی آنها لغات فرانسه با معنی آنها چاپ شده بود. می‌گفت کاغذ را با آب تمیز می‌کردم و بعد

خشک می‌کردم و از روی آنها با کلمات فرانسه و معنی آنها آشنا می‌شدم. من هم فرانسه را پیش خودم می‌خواندم، ولی در خوانسار هیچ کس نبود که فرانسه بداند. من الفبای فرانسه را از روی خودآموز یاد گرفتم.

ولی کلمات را به غلط تلفظ می‌کردم. مثلاً «ای» (= من دارم) را «ژی آی» تلفظ می‌کردم و خیال می‌کردم که دارم با خودآموزی فرانسه یاد می‌گیرم. وقتی که به دبیرستان رفتم متوجه شدم که آنچه یاد گرفته‌ام فرانسه نیست. سال‌های اول و دوم دبیرستان را تمام کردم و در هر دو سال شاگرد اول شدم، علاقه بسیار به ادامه تحصیل داشتم. ولی سال سوم دبیرستان در خوانسار دایر نشد، می‌گفتند دولت بودجه ندارد. بعضی از پدرها به مرکز تلگراف زدند و درخواست گشایش کلاس سوم کردند، ولی موافقت نشد. ما بلا تکلیف ماندیم.

□ محمدخانی: پس دوباره ترک تحصیل کردید.

■ سعادت: بیشتر هم‌کلاس‌هایم ترک تحصیل کردند و رفتند دنبال کسب و کار پدرشان. اصولاً در آن زمان، تا آنجا که من می‌دانم، در خوانسار فکر غالب این بود که هر پسری، پس از یادگرفتن خواندن و نوشتن و حساب کردن، باید همان شغل پدرش را دنبال کند. من هم اختیارم دست بزرگترهایم بود. آنها خدا رحمتشان کند، با ادامه تحصیل من مخالف بودند، مخالفت‌شان از روی مصلحت‌اندیشی بود، به تجربه دیده بودند که سواد آدم را به جایی نمی‌رساند. می‌خواستند من هرچه زودتر وارد کسب و کار پدرم بشوم و مسؤولیت اداره خانواده‌ام را به عهده بگیرم، چون فرزند بزرگتر بودم. ولی



گفت و گو با اسماعیل سعادت

من، همان طور که گفتم، سخت مشتاق درس خواندن بودم. بالاخره، برخلاف میل بزرگترها به اصفهان رفته و در دبیرستان حکیم نظامی که دانشسرای مقدماتی ضمیمه آن بود ثبت نام کردم و آن سال تحصیلی را در اصفهان گذراندم. پس از امتحان سبک اول به خوانسار برگشتم و دوباره با مشکل مخالفت بزرگترها با ادامه تحصیل مواجه شدم.

خوشبختانه در سال تحصیلی بعد، در گلپایگان که در چهار فرسخی خوانسار است، کلاس اول دانشسرای مقدماتی دایر شد. دانشسرا ماهی پانزده تومان خرج تحصیل می داد و از داوطلب ها تعهد می گرفت که پس از گذراندن دوره دو ساله آن، پنج سال در دبستان های دولتی آموزگاری کنند. برای من موقعیتی از این بهتر نبود. رفته گلپایگان، یک سال در دانشسرا درس خواندم، اگر حمل بر خودستایی نشود، در آنجا هم شاگرد اول شدم. پس از پایان سال به خوانسار برگشتم. دیگر مخالفت ها و مقاومت ها فروکش کرده بود. سال دیگر هم می توانستم دانشسرا را ادامه بدهم. در تعطیلات آن سال اتفاق مساعدی افتاد. مرحوم دکتر مشایخ فریدنی، که به تازگی داماد وصی ما شده بود، با همسرش برای هواخوری به خوانسار آمده بود. در آن زمان از دبیران ممتاز دبیرستان های تهران بود. وقتی که از حال من باخبر شد، به من پیشنهاد کرد که در دانشسرای مقدماتی تهران ادامه تحصیل بدهم، چون دانشسرای تهران شبانه روزی بود و امکان تحصیل برایم فراهم تر بود. من استقبال کردم و همراه ایشان به تهران آمدم و با سفارش ایشان در دانشسرای مقدماتی ثبت نام کردم و سال دوم را در تهران تمام کردم. خدا رحمت کند دکتر مشایخ فریدنی را، مرد فاضل کم نظیری بود. یکی از کسانی بود که من در زندگی تحصیلی ام خودم را مدیون آنها می دانم.

□ **محمدخانی: آقای سعادت، آن زمان چه سالی بود؟**

■ **سعادت:** من در سال تحصیلی ۱۳۲۴-۱۳۲۳ از دانشسرای مقدماتی تهران فارغ التحصیل شدم. بعد به خوانسار رفتم. قصدم این بود که در خوانسار بمانم و همانجا آموزگاری کنم. ولی نمی دانم چطور شد که منصرف شدم. آمدم تهران و حکم آموزگاری گرفتم و در خود تهران مشغول تدریس شدم. آن موقع استخدام در مدارس تهران هنوز ممکن بود، ولی سال بعد، دیگر کسی را در خود تهران به خدمت آموزگاری نمی گرفتند. خوب شد که به تهران آمدم، برای اینکه در سال دوم تدریس در تهران، توانستم به دانشگاه بروم. آن زمان،

وزارت فرهنگ برای ادامه تحصیل آموزگارها تسهیلاتی قائل شده بود، آنها می توانستند به جای خرداد، در امتحانات شهریور ششم دبیرستان شرکت کنند. من هم خودم را آماده کردم و در امتحانات ششم ادبی شرکت کردم. در اینجا باز اتفاقی افتاد که می توانم بگویم که مسیر زندگی مرا تغییر داد. من قصد داشتم که بعد از توفیق در امتحانات ششم ادبی حقوق بخوانم؛ این که می خواستم قاضی بشوم یا وکیل دادگستری، نمی دانم. تصمیم داشتم که در کنکور حقوق که بلافاصله بعد از اعلام نتیجه امتحانات شروع می شد شرکت کنم. ولی وقتی که نتیجه امتحانات را اعلام کردند، اسم من در فهرست قبولی ها نبود. به دفتر هیأت امتحان مراجعه کردم و گفتم که من به نظر خودم باید قبول شده باشم. یکی از مواد امتحانی تاریخ تمدن بود، گفتند که ورقه من در میان اوراق امتحان تاریخ تمدن نیست، ولی صورت حضور و غیاب شرکت کنندگان در امتحان نشان می داد که من در امتحان آن ماده حضور داشتم. خلاصه به من اجازه دادند که ورقه خودم را از میان اوراق پیدا کنم. دو روز جست و جو کردم و بالاخره آن را پیدا کردم. من با جوهر سبز نوشته بودم و اتفاقاً داوطلب دیگری هم با جوهر سبز نوشته بود. این دو ورقه را با هم سنجاق کرده بودند و به هر دو یک نمره داده بودند و آن نمره را هم به حساب آن داوطلب گذاشته بودند. به هر حال، ورقه مرا جدا کردند و نمره خوبی به آن دادند و من قبول شدم، اما در این فاصله امتحان کنکور حقوق برگزار شده بود و من از شرکت در آن محروم شده بودم. تنها رشته ای که بعد از حقوق مورد علاقه من بود رشته زبان خارجه بود. در کنکور آن شرکت کردم و قبول شدم. به این ترتیب، این اتفاق باعث شد که من به مسیر دیگری از زندگی کشیده شوم. اگر خوب فکر کنیم، می بینیم که مسیر زندگی همه ما محصول مجموعه ای از این گونه اتفاقات است که اغلب از اختیار ما بیرون است. بیشتر وقت ها خودمان نیستیم که انتخاب می کنیم، بلکه حوادث موافق و مخالف است که ما را وادار به انتخاب کردن می کند، خلاصه، همان طور که گفته اند، ما انتخاب نمی کنیم، بلکه انتخاب می شویم.

□ **سیدعرب:** پس این اتفاق باعث شد که شما وارد رشته زبان فرانسه بشوید. در این سال ها با چه کسانی همکلاس بودید؟

■ **سعادت:** در میان کسانی که احتمالاً شما آنها را می شناسید، من با آقای ابوالحسن نجفی، آقای هوشنگ اعلم و مرحوم عبدالله توکل همکلاس بودم.

□ **محمدخانی: آقای سعادت، استادان شما در آن وقت**

**چه کسانی بودند؟**

■ **سعادت:** استادان ما یکی دکتر بروخیم بود که من از درسش خیلی استفاده می کردم. فرانسه خیلی خوب می دانست. آن موقع من کتاب فرانسه زیاد می خواندم. هر بار که در فهم جمله ای مشکلی داشتم، از او می پرسیدم و او به آسانی آن را حل می کرد. می دانید که در آن زمان روزنامه فرانسوی زبان *Journal de Téhéran* را اداره می کرد. بعد از او دکتر عیسی سپهبدی بود و خانم نفیسی و مادام پاکروان و مادام رهاوی که *explication de textes* درس می داد و درس او برای همه ما بسیار قابل استفاده بود. روش تدریس او به نظر من بهترین روش تدریس زبان و ادبیات فرانسه بود. ظاهراً این روش در مدارس فرانسه معمول بود. ای کاش معلمان فارسی ما هم فارسی را با این روش تدریس می کردند. مادام پاکروان متون ادبی فرانسه تدریس می کرد.

□ **محمدخانی: آقای سعادت، در دوره ای که زبان فرانسه می خواندید، آیا در کلاس درس ادبیات فارسی هم شرکت می کردید، و یا با دانشجویان این رشته در تماس بودید؟**

■ **سعادت:** ما در دانشکده ادبیات درس می خواندیم. در آنجا علاوه بر رشته زبان، رشته های دیگری مثل ادبیات فارسی و تاریخ و جغرافیا هم بود و طبعاً با دانشجویان رشته ادبیات فارسی هم تماس داشتیم. بعضی درس های غیراختصاصی ما مشترک بود. ولی من نمی توانستم در همه کلاس ها حضور مستمر داشته باشم، چون ضمن تحصیل درس هم می دادم. می بایست هجده ساعت در هفته تدریس کنم. این بود که کمتر به درس های غیراختصاصی می رسیدم.

□ **محمدخانی:** در چه سالی در دوره زبان فرانسه فارغ التحصیل شدید؟ و آیا در رشته دیگری ادامه تحصیل دادید؟

■ **سعادت:** من در سال ۱۳۳۱ فارغ التحصیل شدم. پس از گذراندن دوره لیسانس، از آموزگاری به دبیری منتقل شدم، مدتی زبان خارجه و ادبیات فارسی تدریس کردم. سال ها بعد که رشته زبان شناسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دایر شد، من در این رشته ثبت نام کردم. این زمانی بود که من به مرکز تهیه مواد خواندنی برای نوسوادان (بعداً مرکز انتشارات آموزشی) منتقل شده بودم. در سال آخر این رشته که می بایست شش واحد پایان نامه ام را بگذرانم از طرف یونسکو بورسی به من داده شد و من برای مطالعه درباره

روش تهیه مواد کمک آموزشی به فرانسه رفتیم. این وقفه، ترک تحصیل محسوب شد و در سال تحصیلی بعد نتوانستیم ادامه تحصیل بدهیم و در نتیجه موفق نشدم که رساله‌ام را که درباره «دستگاه فعل در گویش خوانساری» به راهنمای استاد محترم، آقای دکتر باطنی بود، بگذرانم.

□ محمدخانی: آقای سعادت، شما ظاهراً، پس از فارغ‌التحصیل شدن از رشته زبان فرانسه به کار ترجمه روی آوردید. اولین ترجمه‌تان، زندگی میکال آنژ در سال ۱۳۳۴ منتشر شد، چطور شد که این کتاب را انتخاب کردید و جریان آن به چه صورت بود؟

□ سعادت: آقای سیدحسینی به خاطر دارند که آن سال‌ها در یکی از خیابان‌های غرب تهران دوتا کتابفروشی کتاب‌های خارجی بود که یکی کتابفروشی داشت بود که کتاب‌های فرانسه وارد می‌کرد و دیگری، اگر اشتباه نکنم، کتابفروشی ملس که هم کتاب‌های انگلیسی وارد می‌کرد و هم کتاب‌های فرانسه. من غالباً به آنها سر می‌زدم و کتاب می‌خریدم. یک روز در کتابفروشی ملس به کتاب زندگی میکال آنژ رومن رولان برخوردیم. می‌دانستم که رومن رولان سه چهار کتاب درباره زندگی مردان نامی نوشته است. یک نسخه از آن کتاب را خریدم. مقدمه آن مرا سخت تحت تأثیر قرار داد، یعنی تحت تأثیر زندگی غم‌انگیز میکال آنژ قرار گرفتم. وقتی که تمام کتاب را خواندم، خودم را به نوعی با احساس رومن رولان نسبت به میکال آنژ شریک دیدم، و آن رنجی را که میکال آنژ در زندگی هنری خود تحمل کرده بود با تمام وجود رنج آشنای خودم احساس کردم. احساس کردم و فهمیدم که همین تحمل رنج بود که گوهر هنری او را پرورده است. مخصوصاً ستایشی که رومن رولان در مقدمه این کتاب از رنج و شادی، هر دو، می‌کند بسیار منقلب‌کننده است.

□ سیدحسینی: بله، یادم هست، مقدمه با این جمله

شروع می‌شد: «در موزه ملی فلورانس، مجسمه‌ای از مرمهر هست که میکال آنژ بدان نام «مظفر» داده بود.»

□ محمدخانی: عده‌ای می‌گفتند که چرا نام آن را «پیروز» گذاشتید.

□ سیدحسینی: بله، در چاپ بعد، «پیروز» ترجمه کرد و این تأثیر ویراستاری بود. ویراستاری باعث شد که «مظفر» را به «پیروز» تغییر بدهد، ولی آن زبان و آن طنین زبانی که با «مظفر» تداعی می‌شد با تغییر آن به «پیروز» از بین رفت. □ سعادت: بله، بعدها بعضی از دوستان اهل قلم، از جمله آقای سیدحسینی، به من ایراد گرفتند که چرا در چاپ بعد «مظفر» را به «پیروز» تغییر دادم، علتش این بود که بعضی هم سلیقه دیگری داشتند و می‌گفتند که چرا کلمه فارسی به کار نبرده‌ام، آخر آن روزها گرایش به فارسی‌نویسی بیشتر بود. ولی بعداً قانع شدم که کار درستی نبوده است، و ایرادی را که آقای سیدحسینی گرفتند پذیرفتم و متوجه شدم که این گرایش نثر آدم را قدری مصنوعی می‌کند.

□ سیدحسینی: البته من نمی‌گویم که «مظفر» بهتر از «پیروز» است، ولی عقیده دارم که در این جمله طنین آن به زیبایی «مظفر» نبود.

□ سعادت: ولی در چاپ سوم که سازمان کتاب‌های جیبی در سال ۱۳۴۶ منتشر کرد، همان کلمه «مظفر» را ابقا کردم.

□ محمدخانی: مثل اینکه می‌خواستید این مقدمه را برای ما بخوانید.

□ سعادت: می‌خواستم فقط چند سطر از آن را بخوانم تا نشان بدهم که چرا آن قدر تحت تأثیر نوشته رومن رولان قرار گرفتم و تصمیم گرفتم که کتاب را ترجمه کنم رومن رولان می‌گوید:

«سرنوشت غم‌انگیزی که من در این کتاب نشان می‌دهم جلوه‌گاه رنجی است که در خفایای وجود آدمی لانه می‌گزیند، آن را بی‌وقفه از درون

می‌فرساید و تا ویرانش نکند دست بر نمی‌دارد؛ تجسم حیات یکی از توانا‌ترین مردم این نژاد بزرگ انسانی است که به نام مسیحیت، در طول نوزده قرن، مغرب‌زمین ما را با فریادهای رنج و ایمان خود پر کرده‌اند.»

بعد خطاب به مسیحیان می‌گوید:

«و از همین روست که من شما را، ای گام زنان طریقت مسیح، دوست می‌دارم، زیرا دلم به حالتان می‌سوزد. هم دلم به حالتان می‌سوزد و هم غمگینی و سوداسری شما را می‌ستایم. شما گرد غم بر جهان می‌باشید، لیکن بدان زیبایی می‌بخشید. جهان، اگر از درد و رنج شما تهی شود، بیشتر در فقر و مسکنت فرو خواهد رفت. در این عصر ترسوها، ترسوهایی که در برابر رنج برخورد می‌لرزند و با هیاهو حق تمتع از خوشبختی و سعادت را می‌طلبند که اغلب چیزی جز بدبختی دیگران نیست، نهراسیم و به پیشگاه رنج روی آوریم و آن را گرمی بداریم! ستوده باد شادی و ستوده باد رنج! این و آن خواهران یکدیگرند و هر دو مقدسند. این و آن جهان را می‌سازند و می‌پردازند و اندیشه‌های بزرگ را شور و هیجان می‌بخشند. این و آن نیروی زندگی و حیاتند و خدایند. هر که این دو را دوست ندارد، نه این و نه آن هیچ یک را دوست نمی‌دارد و هر که طعم آنها را چشیده باشد قدر زندگی و لطف وداع گفتنش را نیک می‌داند.»

رومن رولان

□ سیدحسینی: چه فارسی زیبایی! آقای سعادت، در زمانی که این کتاب را ترجمه کردید چند سال داشتید؟

□ سعادت: سال ۱۳۳۴ بود. سی سال داشتم.

□ محمدخانی: این کتاب برنده جایزه ادبی مجله



«سخن» شد و بهترین ترجمه سال ۱۳۳۴ شناخته شد. قبل از این هم سؤال کردم که آیا وقتی که زبان فرانسه می‌خواندید در کلاس‌های ادبیات فارسی هم شرکت می‌کردید یا نه. شما قبل از ترجمه این کتاب نه مقاله زیادی داشتید و نه با متون کهن فارسی آشنایی داشتید. چطور شد که نشر شما به این خوبی شد؟ شما علت آن را در چه چیزی می‌دانید.

■ سعادت: من خودم را در چنین مقامی نمی‌بینم که سزاوار چنین تحسینی باشم. هم شما و هم آقای سیدحسینی لطف دارید که از کار من تعریف می‌کنید. همان طور که گفتم، من در آن زمان در کلاس‌های خاص ادبیات فارسی شرکت فعالانه‌ای نداشتم و گمان هم نمی‌کنم که صرف شرکت در این گونه کلاسها تأثیر زیادی در کیفیت کار و نوشتن آدم داشته باشد. من علاقه زیادی به مطالعه داشتم. آن روزها خیلی بیشتر از حالا کتاب و مقاله می‌خواندم، هم به فارسی و هم به فرانسه. متأسفم که آن فراغتی که آن زمان داشتم، حالا دیگر ندارم. شاید تدریس زبان فارسی هم بی‌تأثیر نبوده است که من به کار ترجمه و نوشتن روی بیاورم. در هر حال من تحصیل به خصوصی در این زمینه نکرده‌ام و در واقع بیشتر پیش خودم خوانده‌ام.

□ محمدخانی: یعنی این را نمی‌شود یک چیز جوششی و فطری به حساب آورد؟

□ سیدحسینی: به نظر من علت آن این است که شروع تحصیل به زبان عربی بوده و تحصیل در مکتب خیلی مؤثر بوده است. مشکل بچه‌های ما امروز این است که فارسی نخوانده‌اند و نمی‌خوانند. آن اهنگی که در گلستان هست، آن را نخوانده‌اند تا خوب درک کنند. یادم می‌آید که وقتی که به مدرسه می‌رفتم برای خودم کیلنه و دمنه را رونویسی می‌کردم. چون آن کتاب را نداشتم و کاغذ هم نسبتاً ارزان بود، می‌نشستم و از روی آن برای خودم می‌نوشتم. اینها چیزهایی است که از بچگی برای آدم می‌ماند و مهم است. الان متأسفانه بچه‌ها از این بابت خیلی مشکل دارند.

□ محمدخانی: در واقع می‌شود گفت که نشر ترجمه شما حاصل سروکار داشتن با کتاب‌های اساسی است که حالا به آن توجه نمی‌شود.

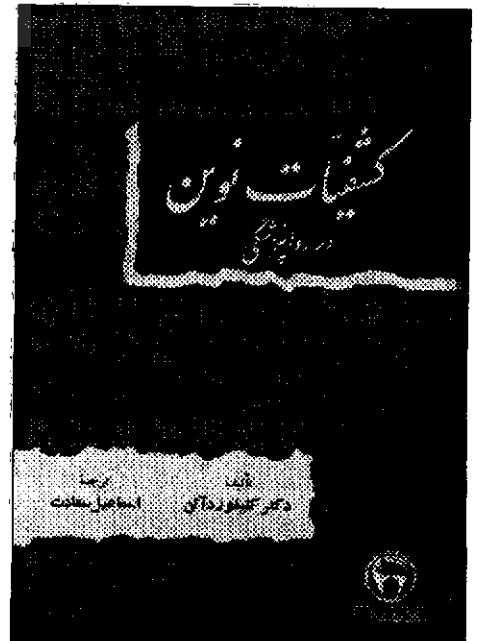
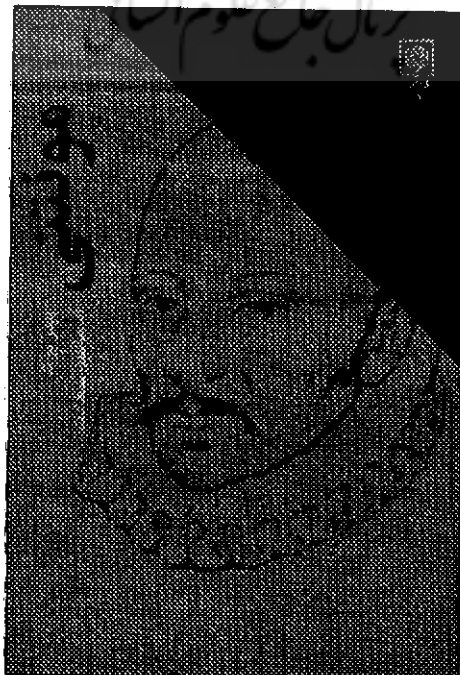
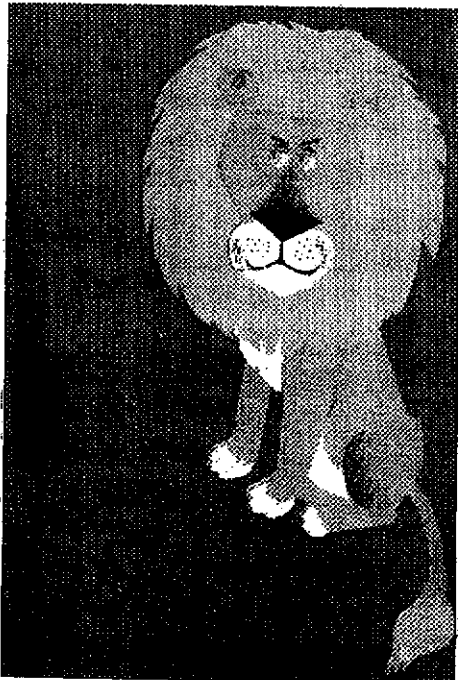
□ سیدعرب: آقای سعادت اشاره نکردند که در آن روزگار چه می‌خواندند، و غیر از پنج الحمد چه می‌خواندند و چه به ایشان می‌آموختند.

■ سعادت: پنج الحمد مال اول سوادآموزی من در مکتب بود. در اولین مکتب، به ما فقط خواندن یاد می‌دادند، البته خواندن قرآن. در دومین مکتب بود که من نوشتن یاد گرفتم. در مدرسه دولتی درس‌ها سنگین تر از حالا بود. یادم می‌آید که از همان کلاس دوم دبستان، ما صرف میر می‌خواندیم معلمان ما عموماً تحصیلات قدیمه داشتند و عربی خوب می‌دانستند. به علاوه، در خوانسار برای پدر و مادرها قابل قبول نبود که بچه‌هایشان سه ماه تعطیلات تابستان را بیکار بگردند. در این سه ماه ما را مکتب می‌گذاشتند. در ایام تعطیلات من در مکتبی درس می‌خواندم که معلم آن روحانی باسواد بود به نام آقا شیخ محمد حسن رفیعی. خدا رحمتش کند. به ما گلستان سعدی و نصاب صبیان درس می‌داد. نصاب صبیان یکی از درس‌هایی بود که به آن خیلی اهمیت می‌دادند. ما روزی سه بیت از آن را از بر می‌کردیم و خیلی هم از این بابت سختگیری می‌کردند. اگر کوتاهی می‌کردیم، تنبیه می‌شدیم. آنچه من از مفردات زبان عربی می‌دانم اغلب یادگار آن زمان است. هنوز هم بسیاری از ابیات نصاب را از بر دارم. به نظر من، روش تدریس زبان و ادبیات در زمان قدیم که بیشتر بر محفوظات تأکید داشت و معلمان شاگردها را وادار می‌کردند که شعر حفظ کنند روش درستی بوده است. درست است که ما در آن زمان معنی ابیات را خوب درک نمی‌کردیم، ولی امروز وقتی که آنها را به یاد می‌آوریم و خوب که دقت می‌کنیم متوجه می‌شویم که حالا معنی آنها را می‌فهمیم. بسیار اتفاق می‌افتد که ما شعری را که در حافظه داریم پس از مدت‌ها به یاد

می‌آوریم و آن را برای خودمان می‌خوانیم و درباره آن تأمل می‌کنیم؛ می‌بینیم که انگار اولین بار است که به معنی آن پی می‌بریم. خوب، این خودش سرمایه‌ای علمی است که به هنگامی که احتیاج پیدا می‌کنیم می‌توانیم از آن استفاده کنیم. در زمان ما کمتر به این اهمیت می‌دهند. کمتر می‌بینیم که بچه‌ها شعر حفظ کنند. من تا چند سال پیش به نوه‌هایم جایزه می‌دادم که غزل‌های حافظ را از بر کنند. زمانی هم که دبیر زبان فارسی بودم از بچه‌ها می‌خواستم که شعرهای کتابشان را حفظ کنند. این کار برایشان تکلیف شاقی بود، ولی اطمینان دارم که امروز پشیمان نیستند.

□ محمدخانی: آقای سعادت، شما با انتشار کتاب زندگی میکلا آژر بود که به نگاه ترجمه و نشر کتاب جذب شدید یعنی به سبب ترجمه این کتاب بود که مسؤولان نگاه ترجمه و نشر کتاب به سراغ شما آمدند؟

■ سعادت: بله، آقای دکتر احسان یار شاطر که عضو هیأت داورانی بودند که مجله سخن برای اهدای جایزه در نظر گرفته بود، بعد از چند روز سراغ من فرستادند و مرا به همکاری با نگاه ترجمه و نشر کتاب دعوت کردند. تازه نگاه ترجمه و نشر کتاب تأسیس شده بود، ولی هنوز انتشارات فرانکلین گسترش و شهرت پیدا نکرده بود. یک ساختمان سه طبقه بود که نگاه در طبقه دوم آن بود و فرانکلین در طبقه سوم آن بود. من در نگاه ترجمه، ویرایش کتاب‌ها را بر عهده داشتم. آن زمان برنامه نگاه این بود که اتم‌ها آثار کلاسیک جهان به زبان فارسی ترجمه بشود. نیازی که امروز هم همچنان احساس می‌شود. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم در همین سال‌های اخیر، در زمان وزارت آقای مهندس میرسلیم، تصمیم گرفت که مرکزی برای ترجمه آثار مهم جهان تأسیس کند. در جلسه‌ای که برای تصویب اساسنامه آن تشکیل شد آقایان دکتر پورجوادی و ناصر ایرانی و فانی و خرمشاهی هم تشریف داشتند. آقای سیدحسینی و بنده هم بودیم.



ولی بعداً شنیدم، نمی‌دانم به چه علت، کار این مرکز در میانه راه متوقف شده است. در هر حال در بنگاه ترجمه و نشر کتاب کسانى مثل سعید نفیسی، نصرالله فلسفی، دکتر خانلری، جمال‌زاده، دکتر صناعتی، بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر رضازاده شفق، محمد سعیدی، ذبیح‌الله صفا و بسیاری دیگر که همه از استادان بنام بودند هر کدام کتاب یا کتاب‌هایی از میان آثار کلاسیک جهان ترجمه کردند. خیلی مهم است که مؤسسه‌ای این همه دانشمند را به کار ترجمه کتاب‌های مهم ترغیب کند. امروز هم همچنان نیاز به تأسیس چنین مرکزی احساس می‌شود. من از این فرصت استفاده می‌کنم و به وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی پیشنهاد می‌کنم که آن مرکز ترجمه را که متوقف مانده است احیا کنند. منتها باید توجه داشت که این مرکز باید به ترجمه آثار کلاسیک جهان که عمدتاً در زمینه علوم انسانی است همت بگمارد، یعنی از نوع همان کتاب‌هایی که در فرهنگ آثار معرفی شده است، نه هر کتابی. کتابهای معمولی را که ناشران بخش خصوصی ترجمه و منتشر می‌کنند. داشتن ترجمه این آثار در هر کشوری به زبان ملی خود نشانه عظمت و تعالی فرهنگ آن کشور و حاکی از رشد و بلوغ فکری مردم آن کشور است.

□ محمدخانی: آیا شما اولین ویراستار بنگاه ترجمه و نشر کتاب بودید، یا آقای انور قبل از شما بود و آیا ویراستاری در آنجا با شماها پا گرفت یا نه، قبل از شما کسان دیگری بوده‌اند؟

■ سعادت: عرض کردم که بنگاه ترجمه و نشر کتاب تازه تأسیس شده بود که آقای دکتر یار شاطر مرا به همکاری دعوت کردند. و اگر قبول کنیم که بنگاه ترجمه کار خود را قبل از فرانکلین شروع کرد، باید بگوییم که بنگاه اولین مؤسسه نشری بود که کار ویرایش را جدی گرفت و حتی آن را معمول کرد. اگر اشتباه نکنم، من هم اولین کسی بودم که کار ویرایش کتاب‌های آنجا را برعهده گرفتم.

□ محمدخانی: یعنی ویراستاری در ایران از بنگاه ترجمه و نشر کتاب شروع شد.

■ سعادت: اصطلاح ویرایش و ویراستاری هنوز وضع نشده بود. در آن زمان لفظ انگلیسی «ادیت» به کار می‌رفت. در بنگاه آن را «مرور و مقابله» می‌گفتند. چون کتاب‌ها ترجمه بود، آنها را با متن اصلی مقابله می‌کردیم. یاد هست که سال‌ها بعد که من در مؤسسه فرانکلین کار می‌کردم این معادل ویرایش انتخاب شد و گمان می‌کنم پیشنهاد دهنده آن مرحوم دکتر محمد مقدم بوده است.

□ محمدخانی: ایلید و اودیسه ترجمه سعید نفیسی شاید از بهترین ترجمه‌های آن دوره باشد.

■ سعادت: بله، واقعاً کار استادانه‌ای است. سعید نفیسی همان تحریر اول ترجمه‌هایش را برای چاپ به بنگاه می‌داد، یعنی سواد ترجمه نه بیاض آن را.

□ محمدخانی: می‌گویند وقتی که نفیسی ترجمه می‌کرد اصلاً بر نمی‌گشت به مطلب نگاه کند و همان را برای چاپ آماده می‌کرد.

□ سعیدحسینی: البته خالی از اشتباه نیست، ولی درخشان است مخصوصاً ایلید.

□ محمدخانی: آقای سعادت، شما چند سال در بنگاه ترجمه و نشر کتاب بودید و چند کتاب ویرایش کردید؟

■ سعادت: من در حدود هفت سال در بنگاه ترجمه کار کردم. تعداد کتاب‌هایی که ویرایش کردم نمی‌دانم چند تا است، ولی علاوه بر ویرایش، من کار تنظیم مطالب پشت جلد کتاب‌ها را هم که شامل شرح حال نویسنده و مترجم و خلاصه کتاب بود بر عهده داشتم.

□ محمدخانی: آیا کتاب‌ها به صورت تخصصی میان ویراستاران تقسیم می‌شد یا اینکه کلی بود؟

■ سعادت: نه، تخصصی نبود و به طور کلی میان ویراستاران تقسیم می‌شد. بیشتر کارهای ادبی را من انجام می‌دادم.

□ سعیدحسینی: آقای سعادت، در اینجا مطلبی یادم

آمد و آن این است که من و مرحوم توکل مکتب زنان آندره ژید را ترجمه کردیم. مکتب زنان و رویر و ژنویو یک مجموعه سه بخشی تشکیل می‌دهند و هر سه جزو récit های آندره ژید هستند. یکی دیگر از این récit ها ایزابل است که شما ترجمه کرده‌اید. این را کی ترجمه کردید.

■ سعادت: ایزابل کتاب کوچکی است. من آن را در سفری که به اصفهان رفته بودم ترجمه کردم. در شهرستان‌ها آدم احساس می‌کند که وقت زیادی می‌آورد. من متن فرانسه آن را با خودم برده بودم که در آنجا بخوانم. در حدود سال ۱۳۳۴ بود. ترجمه آن را همانجا تمام کردم.

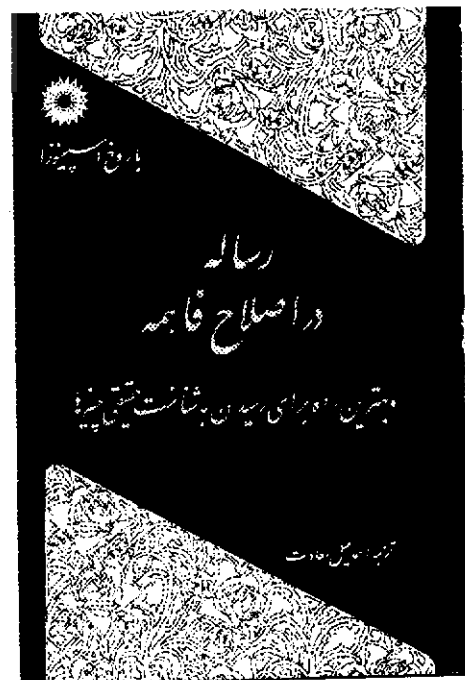
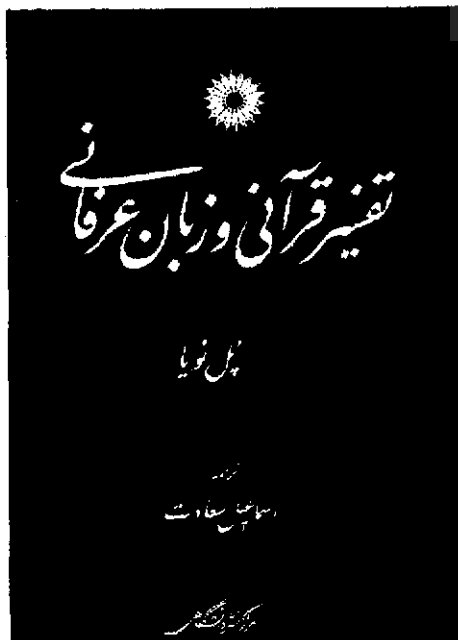
□ سعیدحسینی: یکی از آرزوهای من این است که رویر و ژنویو را هم ترجمه کنم و یک بازبینی از مکتب زنان بکنم. اگر موافق باشید ایزابل را هم با آنها چاپ کنیم.

■ سعادت: عرض کنم که ایزابل را کتاب‌های جیبی منتشر کرد. بعد از آن هم دیگر تجدید چاپ نشد. چند سال پیش نامه‌ای به امیرکبیر نوشتم و گفتم شما که تا حالا آن را چاپ نکردید، پس اجازه بدهید که حقوقش به من برگردانده شود. ظاهراً موافقت نکردند. از طرف دیگر انتشارات علمی و فرهنگی هم خود را وارث کتاب‌های جیبی می‌دانند.

□ سعیدحسینی: به تازگی انتشارات علمی و فرهنگی کتاب‌هایش را به ناشران می‌فروشد. بسیاری از کتاب‌هایش را به هرمس فروخته است. شاید کتاب شما هم یکی از آنها باشد.

■ سعادت: نمی‌دانم، من خبر ندارم.

□ محمدخانی: برای اینکه بحث ترجمه را تمام کنیم به نکته‌ای اشاره می‌کنم. در تاریخ ترجمه، در این چهل سال اخیر، در حوزه زبان فرانسه، چهار مترجم نام‌آور در دهه‌های سی و چهل می‌بینیم، یکی آقای نجفی است، یکی آقای سعیدحسینی است، یکی آقای سمیعی است، یکی هم شما. من هر وقت یکی از این اسم‌ها به ذهنم می‌آید فوراً سه اسم دیگر هم به یادم می‌آید. یعنی ترجمه‌های شاخصی که هم



امانت در آنها رعایت شده است، و هم فارسی ویژه‌ای دارد. از شما می‌خواهم که درباره ترجمه اگر توصیه‌ای دارید یا نظریاتی دارید برای دیگران بفرمایید.

■ سعادت: من در عمل دیده‌ام که مترجمانی که زبان فارسی را خوب می‌دانند بهتر از دیگران ترجمه می‌کنند. ترجمه سه رکن اساسی دارد و مترجم باید بر این سه رکن مسلط باشد تا بتواند خوب ترجمه کند، یکی زبان مبدأ است، دیگری زبان مقصد است و سوم موضوع متنی که باید ترجمه بشود. تسلط بر زبان مبدأ و موضوع زودتر و آسان‌تر حاصل می‌شود تا تسلط بر زبان مقصد. در ترجمه متون ادبی و به طور کلی متون مربوط به علوم انسانی، مترجم باید با روح زبان مادری خود خوب آشنا باشد و شمّ زبانی کافی داشته باشد و متون ادبی زبان مادری خود را بسیار خوانده باشد تا بتواند دقایق متن زبان مبدأ را که دریافته است به زبان مادری خود منتقل کند. در دانستن زبان مبدأ فهم زبان و آگاهی از دقایق آن لازم است، اما در برگرداندن این دقایق به زبان مادری، علاوه بر آن، خلاقیت هنری هم لازم است، یعنی ذهن باید بیشتر از فعالیتی که برای ادراک چیزی لازم است فعالیت کند و به جولان دربیاید تا بتواند چیزی را که در عالم خارج نیست هست کند، آن هم به گونه‌ای که اهل زبان مقصد بتوانند معنی متن را به همان خوبی که اهل زبان مبدأ می‌فهمند بفهمند. فرض کنیم که جمله ادبی پر معنی پیچیده‌ای را به کسی بدهیم و از او بخواهیم که آن را به زبان مادری خود ترجمه کند. فرض کنیم که فهم این جمله در بادی امر برای او دشوار باشد، هم از جهت واژگان و نحو جمله و هم از جهت معنی. خوب، با جست‌وجو در فرهنگ‌ها و کتاب‌های دیگر مرجع و حتی با پرسیدن مشکلات خود از دیگران و با مطالعه درباره موضوع آن می‌تواند در مدت نسبتاً کوتاهی معنی آن را برای خودش روشن کند. ولی هنگامی که می‌خواهد آن معنی را در قالب زبان مادری خود بریزد، باید مدت بسیار بیشتری صرف یاد گرفتن زبان مادری خود کرده باشد و با انواع قالب‌هایی که می‌شود این معنی را در آنها ریخت آشنا بوده باشد تا بتواند آن را خوب و رسا ترجمه کند. معلوم است که اگر این جمله را به چند مترجم بدهیم که زبان مبدأ را کم و بیش به یک اندازه بدانند، مترجمی آن را بهتر ترجمه می‌کند که زبان مقصد یعنی زبان مادری خود را بهتر بداند. برای همین است که من همیشه به مترجمان

جوان سفارش می‌کنم که متون کهن فارسی را بیشتر بخوانند و دائم با این متون مأنوس باشند، نه برای اینکه عین آنها چیز بنویسند، بلکه برای اینکه شمّ زبانی بیشتر پیدا کنند.

□ سید حسینی: البته این یک خطری هم دارد. شما چون از فرانسه خودتان مطمئنید این را به راحتی می‌گویید، ولی شما به مترجمانی برمی‌خورید که دقیقاً در سایه فارسی زیبایی که می‌نویسند اشتباهات فرانسه خود را می‌پوشانند، و این خیلی خطرناک است. شما ترجمه‌هایی را می‌بینید که به فارسی درخشانی نوشته شده است، ولی پر از اشتباه است. گذشته از آن نکته‌ای هم هست، و آن سبک نویسنده است. برای تشخیص سبک نویسنده شما باید با آن زبان آن قدر اخت باشید که بدانید چرا دارید آن را برمی‌گردانید و چگونه باید برگردانید. ما مترجمان خوبی داریم، مثلاً قاضی یکی از مترجمان خوب ماست، واقعاً آن عیب را ندارد که بگوییم اشتباهات فرانسه خود را می‌پوشاند. البته ممکن است که فرانسه‌اش خالی از اشتباه نباشد، ولی فرانسه خوب می‌داند. اما شما واقعاً فکر می‌کنید که سبک دون کیشوت سبک خود قاضی است یا نویسنده. این خیلی مهم است. ترجمه‌های قاضی مرا وسوسه می‌کند و من عاشق ترجمه‌های او هستم. ولی در آوردن سبک یک مهارت عجیبی در فهم زبان مبدأ می‌خواهد. در واقع مترجم باید از نویسنده تقلید کند. من هر وقت که می‌گویم، آقا، مترجم مقلد است، بعضی اعتراض می‌کنند که نه، آقا، این طور نیست. ولی مترجم یک مقلد است. باید حتی تمام «تیک»‌های صورت نویسنده را تقلید کند. نظر من این است و اتکا به زبان مقصد خطرناک است.

□ سید عرب: درباره همان مسئله وسوسه که فرمودید، من هم وقتی آقای سعادت قسمتی از ترجمه خودشان را خواندند واقعاً تحت تأثیر قرار گرفتم و خودم را با احساسات رومن رولان شریک دانستم.

□ سید حسینی: بله، چون نثر ایشان قوی است و فرانسه را هم تشخیص می‌دهند فکر نمی‌کنند که ممکن است مترجم دیگری سبک زبان مبدأ را تشخیص ندهد، ولی فارسی‌اش را خوب درآورد. حالا درباره آقای سعادت بحث فرق می‌کند. ایشان امتیازاتی دارند که من می‌دانم. یکی اینکه ایشان یکی از وفادارترین اعضای هیأت علمی فرهنگ آثار بوده‌اند. هنوز هم در خدمتشان هستیم. دوستان دیگر تازگی‌ها به ما توجه ندارند. از طرف دیگر، بیشترین مقالات فرهنگ آثار را آقای سعادت ترجمه کردند، و هر جا هم که با مشکلی روبه‌رو شدیم سراغ ایشان رفتیم. رمان‌هایی که

ایشان ترجمه کردند، هیچ باید از ایشان پرسید که شما چطور مترجم فلسفه شدید و این مسئله مهمی است. هر جا سر ترجمه مقالات فلسفه فرهنگ آثار گیر می‌کنیم، حتی مقالات مربوط به آثار چینی، آثار ژاپنی، آثار یونانی می‌رویم سراغ ایشان. البته آقای سمیعی هم مقالات زیادی که درباره آثار یونانی است ترجمه کرده‌اند. نقطه اتکاء ما آقای سعادت‌اند. آن وقت تنها این نیست، مثلاً درباره یک مطلب علمی، چه ریاضی باشد، چه فیزیک، اگر مشکلی در موضوعی داشته باشیم، ایشان استاد آن موضوع را پیدا می‌کنند و با او کار می‌کنند. ایشان درباره چند مقاله علمی این کار را کرده‌اند و این خیلی مهم است. ممکن نیست آقای سعادت ترجمه‌ای را سرسری برگزار کنند، البته گاهی هم گله می‌کنند که ترجمه این قبیل مقالات کار من نیست، ولی، خوب، من می‌گویم چه کار کنم شما باید متخصصان آنها را پیدا کنید. بسیاری از مقالات را هم برای ویرایش به ایشان می‌دهیم. مقالاتی که ایشان ویرایش می‌کنند چند نوع است، بعضی از آنها ساده است، بعضی هم که درجه دو است و زحمت بیشتری دارد، آنها را ویرایش می‌کنند، و اگر برسد به مقاله‌ای که آن را قابل ویرایش نداند، فوراً آن را می‌گذارد کنار و خودش آن را ترجمه می‌کند، بارها شده است که ایشان ویرایش‌های درجه سه را خودشان ترجمه کرده‌اند. ولی فلسفه را من نمی‌دانم که ایشان کی خوانده‌اند و چطور شده است که شروع کرده‌اند به ترجمه آثار ارسطو.

□ محمدخانی: من می‌خواستم بحث ترجمه آثار فلسفی را به بعد موکول کنم، اما حالا که شما اشاره کردید می‌خواهم بدانم که آقای سعادت چگونه با متون فلسفی آشنا شدند. ببینید در ترجمه تاریخ فلسفه کاپلستون بهترین ترجمه متعلق به ایشان است. ترجمه دو تا از آثار ارسطو هم متعلق به ایشان است. و از طرف دیگر مقالاتی از کتاب تاریخ فلسفه در اسلام به کوشش م. م. شریف را هم ترجمه کرده‌اند. اتفاقاً دو سال پیش از آقای دکتر یحیی مهدوی سؤال کردم که از میان مترجمان کتاب‌های فلسفه کدام را بیشتر می‌پسندید. ایشان گفتند آقای اسماعیل سعادت. با اینکه آقای سعادت فلسفه نخوانده‌اند. می‌خواهم بدانم که شما چگونه به این رشته علمی دست پیدا کرده‌اید؟

■ سعادت: من کار فوق‌العاده‌ای نکرده‌ام. هیچ دعوی فلسفه‌دانی هم ندارم. واقعاً در این رشته دستی ندارم. فقط به حکم علاقه است که به ترجمه متون فلسفی روی آورده‌ام. آشنایی من با متون فلسفی هم به اندازه آشنایی شماست. به علاوه شما و آقای سید

حسینی واقعاً مرا شرمزده می‌کنید. من شایسته این همه تعریف نیستم. آقای سیدحسینی خودشان خیلی پیش از من کار ترجمه را شروع کردند. من در آن سال‌ها وقتی که ترجمه‌های آقای سیدحسینی و مرحوم توکل را در ویتترین کتابفروشی‌ها می‌دیدم به کار و توانایی‌شان غبطه می‌بردم. وقتی که می‌بینم آقای سیدحسینی از کار من تعریف می‌کنند احساس شرم می‌کنم. آخر من کاری نکرده‌ام. و اما در مورد آن نکته‌ای که آقای سیدحسینی فرمودند که این خطر هم هست که کسی مطلب متن را نفهمد ولی در ترجمه، فارسی فاخر و زیبایی ارائه کند. من این را قبول دارم و کسانی را هم دیده‌ام که این طور ترجمه کرده‌اند، ولی در مقابل این هم هست که کسانی بوده‌اند که فرانسه را بسیار خوب می‌دانستند و سال‌ها در فرانسه میان فرانسویان زندگی کرده‌اند و سبک زبان متنی را که می‌خواستند ترجمه بکنند خیلی خوب تشخیص می‌دادند، ولی، خوب، وقتی که آمده‌اند آن را به فارسی برگردانند خودشان را ناتوان نشان دادند. برای اینکه بضاعت ادبی این کار را نداشتند. این کار علاوه بر دانستن زبان فرانسه که در جای خودش لازم است و مطلوب است، آشنایی عمیق با روح زبان فارسی را هم لازم دارد.

□ سیدحسینی: بله، درست است از این افراد زیاد بوده‌اند. در فرهنگ آثار هم زیاد دیده‌ام که کسانی که در فرانسه درس خوانده‌اند و متخصص‌اند، در کار ترجمه به

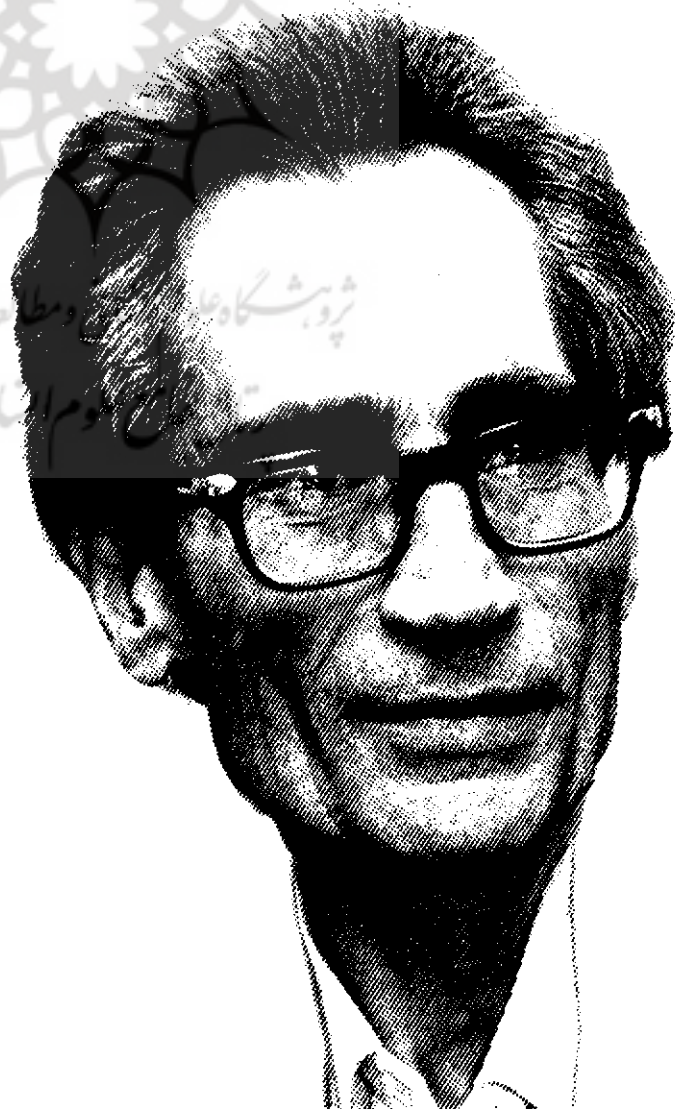
فارسی اصلاً مهارت ندارند.

■ سعادت: این افراد آن قدر بر زبان فرانسه تسلط دارند که حتی ترجمه هم‌زمان می‌کنند و در برگرداندن سخنرانی‌های فرانسوی‌زبان‌ها به فارسی هیچ نکته‌ای را فروگذار نمی‌کنند. آنها فرانسه را در متن زنده آن یاد گرفته‌اند، ولی در هر حال، کار ترجمه مهارت دیگری: قابلیت دیگری و هنر دیگری است که به صرف دانستن زبان مبدأ حاصل نمی‌شود. و اما چون آقای سیدحسینی به فرهنگ آثار اشاره کردند، و می‌دانم که این سخنم چاپ می‌شود، در اینجا وظیفه خودم می‌دانم که از فرصت استفاده کنم و حق چند تن را ادا کنم و گواهی بدهم که حصول فرهنگ آثار که از کارهای بزرگ فرهنگی، در این سال‌های بعد از انقلاب است، در درجه اول مدیون همت بلند آقای مهندس مهدی فیروزان مدیر اسبق انتشارات سروش است. اگر این همت نبود، این کار بزرگ هرگز صورت نمی‌گرفت. در درجات بعد، یکی مدیون پیش‌اندیشی و حسن تشخیص آقای احمد سمیعی است که ترجمه این اثر را به ایشان پیشنهاد کردند، و دیگر مدیون سعی و پشتکار و استقامت آقای سیدحسینی است که تاکنون کار را ادامه داده‌اند و همه وقت و فراغتشان را در این کار صرف کرده‌اند و امیدوارم که خداوند عمر بلند به ایشان بدهد که بتوانند این کار را تا آخر به سامان برسانند. و باز برای اینکه حق صاحبان حق ضایع نشود، باید انصاف بدهیم

که آقای دکتر علی‌اصغر شعردوست و آقای اشعری مدیران بعدی انتشارات سروش هم الحاق در حمایت از این کار فرهنگی بزرگ، با وجود هزینه بالای آن، کوتاه نیامدند.

□ سیدعرب: برگردیم به اشاره‌ای که آقای محمدخانی به ترجمه‌های فلسفی شما کردند. جناب‌عالی جدا از زیبایی‌های نثرتان در ترجمه آثار فلسفی و به طور کلی در مجموعه آثاری که ترجمه کرده‌اید، دارای انگیزه هم هستید و آن طور که خودتان در مقدمه کون و فساد ارسطو نوشته‌اید معتقدید که ما باید آثار کلاسیک فلاسفه بزرگ یونان را به فارسی ترجمه کنیم و در واقع با ترجمه آثار آنها به افکارشان پی‌بریم. این نظر در آن دوره اول ترجمه آثار فلسفی به زبان عربی هم وجود داشت. نظام باشکوه فلسفه اسلامی که آنان پشتوانه فکری و فرهنگی ماست از این نظر نشأت گرفته است، حالا جناب‌عالی آن نظر را احیا می‌کنید. می‌خواستم خواهش کنم که درباره این انگیزه خودتان هم صحبت بفرمایید.

■ سعادت: خیلی متشکرم که این سؤال را مطرح فرمودید. قبلاً هم تا اندازه‌ای اشاره کردم. دلیل اینکه من ترجمه آثار کلاسیک فلسفی مانند آثار ارسطو را لازم می‌دانم این است که این آثار به خصوص آثار ارسطو بیش و کم مرتبط با فلسفه اسلامی است و فلاسفه اسلامی در تفکرات فلسفی‌شان به آثار آنها نظر داشتند. وقتی که به کتاب شفای ابن سینا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که حتی موضوعات آن هم همان موضوعات فلسفه ارسطو است. در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری که بیت‌الحکمه تأسیس شد و آثار علمی و فلسفی از یونانی به عربی ترجمه شد، آن قدر کار ترجمه این آثار اهمیت و رواج پیدا کرده بود که مترجمان، این آثار را اول از زبان یونانی به سریانی ترجمه می‌کردند تا بعداً مترجمان عربی که زبان یونانی نمی‌دانستند، ولی با زبان سریانی آشنا بودند، بتوانند آنها را از سریانی به عربی ترجمه کنند. در زمانی که زبان عربی در کشورهای اسلامی از جمله در ایران زبان علمی بود و همه طالبان علم عربی یاد می‌گرفتند و به زبان عربی می‌خواندند و می‌نوشتند، فارسی‌زبانان لازم نمی‌دیدند که این آثار را به زبان فارسی ترجمه کنند. ولی امروز ما به این ترجمه‌ها نیاز داریم و دانشجویان فلسفه ما حتماً باید متون فلسفی را به زبان فارسی بخوانند. من در همان مقدمه‌ای که آقای سیدعرب اشاره فرمودند





نوشتیم که یک دانشجوی فرانسوی به ترجمه الهیات شفای ابن سینا به زبان خودش دسترسی دارد، اما دانشجوی ایرانی به ترجمه این اثر فیلسوف هم‌زبان و هم‌وطن خود، به زبان فارسی، دسترسی ندارد. آن قدر هم زبان عربی نمی‌داند که بتواند متن عربی آن را بخواند و بفهمد. من عقیده دارم که اگر بخواهیم به فرهنگ خودمان و مخصوصاً به زبان فارسی خدمت بکنیم باید امتهات آثار کلاسیک جهان را به زبان خودمان برگردانیم. این نکته به یاد آمد که آقای دکتر پورجوادی از قول یک دانشمند ژاپنی نقل می‌کردند که گفته بود ما تا پایان قرن نوزدهم همه آثار کلاسیک جهان را به زبان ژاپنی ترجمه کردیم. خوب، این نقص بزرگی است که باید اهل قلم همت کنند و آن را رفع کنند.

□ سیدعرب: آقای سعادت، حالا در این زمینه می‌خواهم از جناب عالی خواهش کنم که اگر ممکن است این رساله‌هایی را که ترجمه می‌کنید، به صورت دو زبانه، یعنی متن و ترجمه رو به روی هم، چاپ کنید تا در عین حال نوعی کمک آموزشی به دانشجویان فلسفه باشد که می‌خواهند متون فلسفی را به زبان انگلیسی یا فرانسه بخوانند، این کار به استادان و دانشجویان فلسفه خیلی کمک می‌کند.

□ محمدخانی: آقای سعادت، ما تا دوره پایانی حضور شما در نگاه ترجمه و نشر کتاب آمدم، بعد از آن ظاهراً شما تشریف بریدید به فرانکلین، لطفاً درباره این قسمت از زندگی فرهنگی تان، یعنی پیش از رفتن به مرکز نشر دانشگاهی هم توضیحی بدهید.

□ سعادت: عرض کنم که من در حدود هفت سال در نگاه ترجمه و نشر کتاب کار کردم، بعد از آن هم مدتی در اداره مجله راهنمای کتاب با آقای ایرج افشار، مدیر مجله همکاری داشتیم، بعد رفتم به انتشارات فرانکلین و مرکز تهیه مواد خواندنی برای نوسوادان به سرپرستی مرحوم ایرج جهانشاهی.

□ محمدخانی: آقای سعادت، گویا شما همان موقع سردبیر مجله پیک دانش‌آموز بودید. چطور شد که به مجلاتی از این نوع گرایش پیدا کردید؟

□ سعادت: باید بگویم که من در سال‌هایی که با نگاه ترجمه و نشر کتاب و مجله راهنمای کتاب و انتشارات فرانکلین همکاری می‌کردم صبح‌ها در دبیرستان‌ها تدریس می‌کردم. در اوایل تأسیس مرکز تهیه مواد خواندنی برای نوسوادان (بعداً مرکز انتشارات آموزشی) از کادر دبیری وزارت آموزش و پرورش به این مرکز منتقل شدم. این مرکز با همکاری وزارت آموزش و پرورش و انتشارات فرانکلین اداره می‌شد. من در حدود بیست سال تدریس کرده بودم و خسته شده بودم. برای همین بود که وقتی که پیشنهاد کار در این مرکز به من داده شد از آن استقبال کردم. در آنجا به تدریج و به مرور ایام چند تا مجله به نام پیک برای سطوح مختلف تحصیلی به راه انداختیم. هرکدام سردبیری یکی از آنها را به عهده گرفتیم. من عهده‌دار سردبیری پیک دانش‌آموز شدم؛ خدا رحمتش کند، خانم فردوس وزیری که از زنان فرهیخته و کم‌نظیر ما بود سردبیر پیک کودک شد. چند سال بعد، من به معاونت انتشاراتی مرکز انتخاب شدم. درحقیقت گرایش یا

علاقه خاصی در کار نبود، چون شرایط کاری‌ام ایجاب می‌کرد کم کم به کار نوشتن برای کودکان و نوجوانان کشانده شدم. روی هم رفته کار بدی نبود، ساده‌نویسی برای بچه‌ها در کار درست‌نویسی نویسنده بسیار مؤثر است.

□ محمدخانی: با توجه به اینکه شما در عرصه ترجمه یکی از ممتازهای این دوره هستید، البته قدم کم کردن اهمیت ویراستاری نیست، اگر یک مقدار بیشتر کارهایی را که مورد نیاز جامعه بود ترجمه می‌کردید تا اینکه ویراستاری کنید، بهتر و مناسب‌تر نبود؟

□ سعادت: البته اهمیت ویرایش برای جامعه کم از اهمیت ترجمه نیست، مخصوصاً ویرایش متونی که به فارسی ترجمه می‌شود. از جهت نوع کار هم، اگر خوب دقت کنیم، می‌بینیم که چندان تفاوتی با هم ندارند. وقتی که متنی را ویرایش می‌کنید، آن را جمله به جمله با متن اصلی مقابله می‌کنید. یعنی هر جمله متن را که می‌خوانید اول در ذهن خودتان آن را ترجمه می‌کنید، بعد ترجمه ذهنی خودتان را با ترجمه مترجم مقایسه می‌کنید و اگر تفاوتی باشد در جمله مترجم تصرف می‌کنید. پس ویرایش از جهت فعالیت ذهنی جدا از ترجمه نیست، مترجم خوب می‌تواند ویراستار خوبی هم باشد، و بالعکس.

□ محمدخانی: بله، ولی مقصود من این است که آیا بهتر نبود که شما زمانی را که صرف ویرایش ترجمه دیگران کردید بیشتر صرف ترجمه‌های خودتان می‌کردید؟

□ سعادت: حق با شماست، اگر ترجمه می‌کردم برای خودم خیلی بهتر بود، خودم هم متوجه این معنی هستم. ولی، آخر، در جاهایی که من کار می‌کردم به ویرایش بیشتر نیاز داشتند، و من برای امرار معاش ناگزیر بودم که بیشتر ویرایش کنم تا ترجمه.

□ سیدحسینی: آقای سعادت را ویراستاری مدت‌های زیادی از کار جدی‌تر بازداشت. ایشان الان که کارهایشان درمی‌آید می‌فهمیم که کاش بیشتر وقت خود را صرف ترجمه می‌کردند. اصلاً ویراستاری اتلاف عمر است. آقای سمیعی و آقای سعادت و امثال ایشان اصلاً بعضی کتاب‌ها را، نه ویرایش بلکه ترجمه کرده‌اند، و خوب، به اسم مترجم درآمده است. ویراستاری کار بی‌حاصلی است.

□ سیدعرب: آقای سعادت، جناب‌عالی کلمه «ویرایش» را برای این کاری که حالا به صورت مطابقت دادن ترجمه با متن انجام می‌دهند رسماً می‌دانید یا خیر؟

□ سعادت: من همان‌طور که گفتم در جریان انتخاب این کلمه بودم. آن زمان به این کار «ادیت کردن» می‌گفتند. حالا هم گاهی می‌گویند. «ویرایش» از کلمه «ویراستن» گرفته شده است، و «ویراستن» هم همان «ویراستن» است. ویراستن در لغت به معنی چیزی را زینت دادن از طریق کم کردن است، یعنی، درحقیقت، اصلاح کردن است، در مقابل «آراستن» که به معنی چیزی را با افزودن زینت دادن است. می‌توانستند برای این کار «ویراستن» بگویند، ولی برای اینکه متمایز از آن باشد و چیزی خاص باشد که در معانی دیگر به کار نمی‌رود، صورت دیگر آن یعنی «ویراستن» را انتخاب کردند. به نظر من معادل بدی نیست. به خصوص که دیگر جا افتاده است و کسی به اشتقاق آن

توجه ندارد.

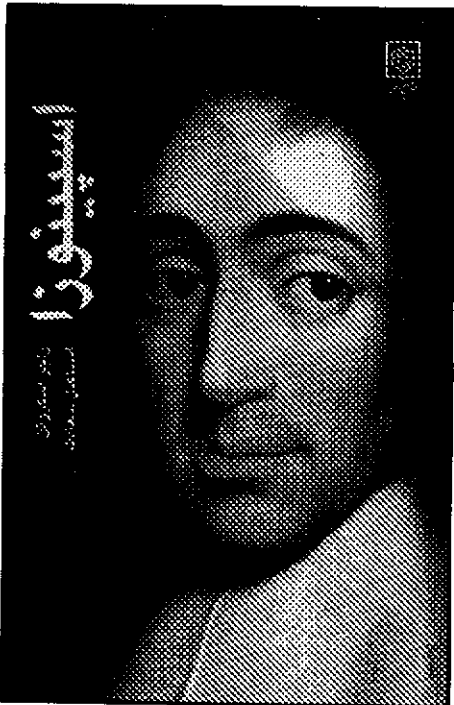
□ سیدعرب: این کاری که ما در ویرایش می‌کنیم قدمی ما آن را «تهذیب» می‌گفتند. کلمه «تهذیب» خیلی رساست، ولی متداول نیست. عنوان بعضی کتاب‌هایی است که کسی که به متن وارد بود آن را «مهذب» می‌کرد. برای این کاری که به نام ویرایش می‌شود، کلمه «تهذیب» رساتر است. ولی، خوب، می‌فرمایید الان جا افتاده است و نمی‌توان به عقب برگشت.

□ سعادت: اتفاقاً «تهذیب» هم به همان معنی «ویراستن» است. شما اگر به کتاب لغت مراجعه بفرمایید می‌بینید که یکی از معانی ویراستن یا ویراستن همین «تهذیب» است. خوب چون «ویراستن» فارسی است آن را بیشتر پسندیده‌اند.

□ محمدخانی: آقای سعادت، شما وضعیت ترجمه را در این چند دهه اخیر چگونه می‌بینید و از لحاظ کمی و کیفی چگونه ارزیابی می‌کنید و چشم‌انداز آینده‌اش را چگونه می‌بینید؟

□ سعادت: از لحاظ کمی، خوب، معلوم است که الان وضعیت ترجمه خیلی بهتر از سال‌های پیش است. حالا کتاب‌های بیشتری ترجمه می‌شود. ولی از لحاظ کیفی، من در صورتی می‌توانم حکم به خوب بودن و بد بودن ترجمه‌ها بکنم که آنها را با متن اصلی آنها مقابله بکنم. □ محمدخانی: بله، منظور من این است که در این دو دهه که شما کارهای زیادی را ویراستاری کرده‌اید نسبت به دو دهه قبل‌تر از لحاظ زبان وضعیت ترجمه چگونه بوده است، همین‌طور از لحاظ نشر، از لحاظ موضوع و اهمیت کارها، در واقع سیر تحول ترجمه را چگونه می‌بینید، البته در حوزه ادبی و فلسفی.

□ سعادت: من این سؤال را نمی‌توانم با اطمینان پاسخ بدهم. حکم کلی کردن مشکل است. سابقاً ما مترجمان خوبی داشتیم که حالا دیگر در میان ما نیستند، خدا رحمتشان کند. در زمینه ادبی و هم در زمینه فلسفی ترجمه‌های خوبی داشتیم. امروز هم



بعضی از مترجمان خیلی خوب ترجمه می‌کنند. ولی این که کار ترجمه از جهت کیفی به طور کلی رو به بهبود است یا نه، همان‌طور که گفتیم، حکمی است که به آسانی ممکن نیست. ولی یک چیز می‌توانم بگویم و آن این است که امروز به طور کلی (تکرار می‌کنم، به طور کلی) نثر فارسی بهتر از سابق است، و این حکم در مورد نثر ترجمه‌ها هم صادق است، البته به شرط آنکه امانت در آنها رعایت شده باشد. شاید آقای سید حسینی بهتر بتوانند به این سؤال پاسخ بدهند.

□ سیدحسینی: البته من هم چیز زیادی نمی‌توانم بگویم، هر چند که می‌دانم چه خبر است. منتها یک فاجعه‌ای روی داده است. در روزگار ما کسی جرأت این که کتابی را با متن اصلی تطبیق کند و بگوید که این پر از غلط است ندارد.

□ محمدخانی: چرا؟

□ سیدحسینی: نمی‌دانم، شاید چون از خودش اطمینان ندارد یا می‌ترسد. البته الان یک مقدار بی‌حالی هم هست. مؤسسات نشری هستند که آدم‌های بزرگی در رأسشان هستند، آدم‌های حسابی. شما به اطمینان آنها کتابی را که منتشر کرده‌اند می‌خرید و می‌خوانید، می‌بینید افتتاح است، کسی جرأت ندارد که بیاید و بگوید که این کتاب خراب است. در روزگاری که ما جوان بودیم، در مجله‌ها نقدهایی می‌نوشتند، مثلاً دکتر سیروس پرهام کتاب را جمله به جمله می‌خواند و با متن تطبیق می‌کرد و نشان می‌داد که کجای آن غلط ترجمه شده است. اما الان دیگر شما چنین چیزی نمی‌بینید، مگر اینکه از روی شوخی انتقادهایی بکنند، مثل کاری که ناصر نیرمحمدی می‌کرد که خیلی جالب بود.

□ سیدعرب: در واقع نسبت منطقی بین زبان مبدأ و زبان مقصد از بین رفته است، و تأسف آورتر از آن این است که مترجم از موضوع هم آگاهی ندارد، یعنی کتابی هست که بین زبان مبدأ و زبان مقصدش هیچ ربطی ناشی از آگاهی وجود ندارد؛ وقتی که کتاب را می‌خوانید متوجه می‌شوید که مترجم موضوع را نمی‌داندسته است. از این کتاب‌ها الی ماشاءالله زیاد است.



□ سیدحسینی: اخیراً آقای سعادت کتابی از من خواستند و گفتند این کتاب را داری؟ گفتیم بله. کتاب را به ایشان دادم. بعد که آن را خواندند، گفتند آیا این کتاب را دیده‌ای چه کار کرده؟ به جای «کون و فساد»، «نسل و انحطاط» ترجمه کرده است. این که می‌گویند باید اهل اصطلاح بود، یعنی این که باید با متون آشنا بود، مخصوصاً با متون فلسفی و نقد ادبی.

□ محمدخانی: با وجود این، در حوزه ادبیات جهان ترجمه‌های خوبی از جوان‌ترها دیده می‌شود، مثلاً ترجمه‌های آقای کوثری، آقای پژمان.

□ سیدحسینی: پژمان چهار پنج سال کار کرده و در این مدت به سرعت پیش رفته و چون دو زبانه است بسیار خوب کار می‌کند.

□ سیدعرب: آقای سعادت، می‌خواهم درباره بخشی دیگر از کارهای جناب‌عالی سؤال کنم. این بخش هم مثل بخش‌های دیگری که مطرح شد واقعاً تخصصی است و آن کاری است که شما در مجله معارف مرکز نشر دانشگاهی می‌کنید. در واقع می‌توان گفت که کار این مجله معرفی فرهنگ ایران و اسلام به طور عام است و این مجله با ویراستاری و سردبیری شما اداره می‌شود. می‌خواستم خواهش کنم که قدری هم درباره این مجله و گذشته آن صحبت کنید.

□ سعادت: مجله معارف از سال ۱۳۶۳ در مرکز نشر دانشگاهی شروع به انتشار کرد. در آن زمان چهار سال بود که مجله نشر دانش منتشر می‌شد. شماره اول نشر دانش در سال ۱۳۵۹ منتشر شد. در آن سال‌ها ضمن مقالاتی که برای نشر دانش فرستاده می‌شد مقالاتی هم بود که مفصل بود و از جهت موضوع هم سنگین بود. این مقالات از حوصله نشر دانش بیرون بود. این بود که آقای دکتر پورجوادی سرپرست مرکز تصمیم گرفتند که در کنار آن مجله دیگری راه بیندازند که این گونه مقالات در آن مجله منتشر بشود. با این مقدمات بود که مجله معارف تأسیس شد. مجله از همان شماره اول با اقبال خوانندگان روبه رو شد. همین اقبال باعث شده است که تا امروز انتشار آن دوام بیاورد. به طور کلی مقالات این مجله در موضوعات فلسفه و کلام و عرفان و تاریخ و ادبیات است. الان ما دوره هجدهم انتشار آن را شروع کرده‌ایم. یعنی هفده سال است که بدون وقفه چاپ می‌شود. گمان می‌کنم که در کشور ما از معدود مجلاتی باشد که در این مدت طولانی بدون وقفه منتشر شده است. شاید حمل بر تعریف از خود بشود، ولی من زیاد شنیده‌ام که گفته‌اند این مجله از جهت سطح و کیفیت مقالات کم نظیر است. اتفاقاً چند روز پیش آقای دکتر پورجوادی از قول یکی از ایران‌شناسان معروف خارجی که فارسی خوب می‌داند نقل می‌کردند که گفته بود این مجله در خارج در نوع خود بهترین و خواندنی‌ترین مجله است.

□ محمدخانی: سخن دیگر من درباره دو جلد کتاب ارسطو است که شما ترجمه کرده‌اید، یکی رساله کون و فساد و دیگری رساله در آسمان که به تازگی منتشر شده است. آیا شما غیر از این دو کار درباره آثار ارسطو کار دیگری در دست دارید، و چه‌طور شد که عنوان در آسمان را برای ترجمه اخیرتان انتخاب کردید؟

□ سعادت: عرض کنم که بله، در نظر دارم که آن‌شاءالله یکی دیگر از رساله‌های ارسطو را ترجمه کنم. فعلاً ترجیح می‌دهم که اسم آن را ذکر نکنم. در مورد عنوان رساله ارسطو هم باید عرض کنم که بعضی از دوستان دانشمند عنوان در آسمان را برای این رساله مناسب ندانسته‌اند و می‌گویند چون آسمان اسم مکان است، کلمه «در» بیشتر افاده معنی حرف اضافه رساننده ظرفیت می‌کند و ایجاد ابهام کرده است. شما بهتر می‌دانید که «در» در این ترکیب معادل کلمه یونانی Peri، کلمه لاتینی De، کلمه فرانسوی De و کلمه انگلیسی On است. در عربی معادل این کلمه را «فی» گذاشته‌اند و عنوان رساله را «فی السماء و العالم» ترجمه کرده‌اند. البته در مقدمه ترجمه رساله نوشته‌ام که این «و العالم» که بعضی تصور کرده‌اند که عنوان ترجمه رساله دیگری از ارسطو است، زائد است. خوب، در ترکیب «فی السماء» هم همین ابهام وجود دارد. معنی «فی» در این ترکیب با معنی آن در عبارت قرآنی «ما فی السموات و ما فی الارض» فرق می‌کند. ولی کسی اشکال نکرده است که چرا مترجم عربی در ترجمه عنوان رساله ارسطو «فی» به کار برده است. صرف به وجود آمدن ابهام نباید ما را از به کار بردن کلمه فارسی «در» که کوتاه‌تر و سلیس‌تر و شاید درست‌تر از مترادف‌های آن است، منصرف کند. کلمه «در» به این معنی در متون فلسفی و ادبی فراوان به کار رفته است. شما کافی است که به کتاب‌هایی مثل مثنوی مولوی، کیمیای سعادت، گوهر مراد، کشف المحجوب و نظایر آنها نگاه کنید. می‌بینید که عنوان فصل‌های آنها همه با «در» شروع شده است؛ در حرکت، در معاد، در عبادات، در نماز، در زکات، در حج، در توحید، در همه این ترکیب‌ها، خواننده «در» را به معنی حرف اضافه‌ای که موهب ظرفیت باشد نمی‌گیرد. اگر چند قرن پیش می‌خواستند این رساله را به فارسی ترجمه کنند، تصور می‌کنم که از کلمه «در» استفاده می‌کردند نه از کلمات درباره، راجع به، درخصوص و جز اینها. در هر حال «در»، علاوه بر معانی دیگرش به معنی درباره، راجع به، در باب و... هم هست و چرا آن را به کار نبریم؟ اگر می‌فرمایند که تاکنون در فارسی این کلمه در عنوان کتاب‌ها به کار نرفته است، خوب به کار نرفته باشد، اگر معنی کلمه اشکالی نداشته باشد می‌شود آن را در عنوان کتاب‌ها هم به کار برد.

□ سیدحسینی: آقای سعادت، خیلی به کار رفته است. اینجا اشکال در طراحی روی جلد است. روی جلد را طوری نوشته‌اند که شده است «ارسطو در آسمان» یعنی انگار که ارسطو رفته است به آسمان. اگر این «در» را بالا می‌نوشتند و در هر حال «در» را از آسمان جدا می‌کردند درست می‌شد و همه می‌فهمیدند که مقصود «درباره آسمان» است، ولی طوری نوشته‌اند که خواننده را به اشتباه می‌اندازد. اشکال در این است نه در معنی «در».

□ سیدعرب: «عالم» آن را چرا نیاورده‌اید؟ این کتاب در طبیعیات به بحث در زیر آسمان می‌پردازد و مترجمان عربی که «فی السماء و العالم» آورده‌اند، انگیزه‌ای برای آوردن «عالم» داشته‌اند، ولی شما فقط «فی السماء» آورده‌اید، چرا؟

■ **سعادت:** عرض کنم که از زمان بسیار قدیم، مفسران یونانی آثار ارسطو اختلاف داشتند درباره اینکه چرا ارسطو به کتابی که علاوه بر آسمان و ستارگان، درباره زمین و کون عناصر تحت القمر و علت سنگینی و سبکی اجسام هم هست فقط عنوان در آسمان داده است. بعضی می گفتند که ارسطو می خواهد بررسی جامعی درباره کل جهان و وحدت و متناهی بودن و ایدی بودن آن به دست بدهد. چون درباره کل جهان بحث می کند، پس باید درباره عناصر جهان و خواص این عناصر بحث بکند. بعضی دیگر عقیده داشتند که موضوع اصلی این رساله بحث درباره جوهر زنده حرکت مستدیر است، و اگر ارسطو بحث درباره جهان تحت القمر را هم پیش کشیده است برای این است که تغییراتی که در موجودات تحت القمر به وجود می آید از حرکت مستدیر ستارگان ناشی می شود. من تصور می کنم که مترجم عربی یعنی یحیی بن البریق، یا حنین بن اسحاق که ترجمه او را اصلاح کرده است، از این نظریات آگاه بوده اند و کلمه «والعالم» را خودشان به «السماء» اضافه کرده اند و شاید این اضافه کردن «والعالم» باعث شده است که رساله در جهان را که کسی دیگر نوشته است به ارسطو نسبت بدهند. این حدس من است، ممکن است اشتباه باشد.

□ **سیدعرب:** پس، در واقع «فی السماء» یک چیز بوده است و «عالم» یک چیز دیگر. تریکو مترجم فرانسوی رساله در آسمان، در مقدمه ترجمه خودش، نشان داده است که کتاب در جهان متعلق به ارسطو نیست، بلکه متعلق به مشایی مذهبی است که متأثر از نظریات فلسفی رواقی بوده است و سالها بعد از ارسطو نوشته شده است.

□ **محمدخانی:** آقای سعادت شما چه کارهایی در دست ترجمه دارید؟

■ **سعادت:** فعلاً دارم یک کتاب برای انتشارات هرمس ترجمه می کنم، کتابی است به نام مسئله اختیار در تفکر فلسفی و پاسخ معتزله به آن که در حقیقت آراء معتزله درباره مسئله اختیار است در تقابل با آراء مذاهب کلامی دیگر، به قلم نویسنده ای به نام شیخ بوعمران که آن را به فرانسه نوشته است. کتاب دیگری هم که از مدتی پیش در دست ترجمه دارم و آن شاءالله بعد از اتمام کتاب مسئله اختیار ترجمه آن را ادامه خواهم داد جلد چهارم کتاب تاریخ فلسفه تألیف بریه است. این کتاب هفت جلد است. جلد های اول و دوم آن را سال ها پیش داوودی ترجمه کرده است. جلد سوم آن را هم مرحوم دکتر مهدوی خلاصه کرده اند.

□ **سیدعرب:** آقای سعادت، ما یک سؤال سخت از آقای دکتر مهدوی کردیم و ایشان با وجود سخت بودن سؤال آن را پاسخ دادند و آقای محمدخانی هم قبلاً اشاره کردند از ایشان پرسیدیم که مترجم شایسته به نظر شما چه کسانی هستند و شما کار کدام یک را بیشتر پسندیدید؟ یکی جناب عالی بودید. حالا این سؤال را از شما می پرسیم.

■ **سعادت:** بله، سؤال سختی است، هم از این جهت که آدم تا کتاب های ترجمه شده را از نزدیک بررسی نکند نمی تواند حکمی درباره آنها بکند و هم از این جهت که اگر آدم اسم بعضی از آنها را ببرد و بگوید که اینها خوب ترجمه می کنند، معنی ضمنی آن این

است که مترجمان دیگر خوب ترجمه نمی کنند. اجازه بدهید که من پاسخ شما را محدود به ذکر مترجمان فلسفه بکنم و از میان آنها محدود به مترجمانی که در گذشته اند. در میان ترجمه های درگذشتگان ترجمه رساله گفتار در روش دکارت به قلم مرحوم فروغی شاهکار است و از جهت سادگی و روانی ترجمه به راستی تقلیدناپذیر است. نثر فارسی ترجمه های مرحوم دکتر حمید عنایت، سیاست ارسطو و کتاب فلسفه هگل، تألیف ستیس هم فوق العاده است. من ترجمه مرحوم دکتر مهدوی را، وقتی که امتحان ششم ادبی می دادم می خواندم، مقصودم کتاب متودولوژی یا شناخت روشهای علوم، تألیف فلیسین شاله است. این ترجمه از کتاب های درسی آن زمان بود. نمی دانم امروز هم هست یا نه، به قدری روشن و رسا ترجمه شده بود که ما آن را با وجود دشواری متن، خوب می فهمیدیم. ترجمه فلسفه عمومی یا ما بعد الطبیعه، تألیف پل فولکیه از ترجمه هایی است که می توانیم با اطمینان به آن مراجعه کنیم. ترجمه تاریخ فلسفه بریه، جلد های اول و دوم به قلم علی مراد داوودی، هم از ترجمه های خوب و دقیق آثار فلسفی است.

□ **سید حسینی:** آقای سعادت شما مسؤلیت ترجمه و شاید بتوان گفت، سرویستاری تاریخ فلسفه کاپلستون را هم برعهده دارید. کاپلستون مجلدات این کتاب را به یک زبان نوشته است، اما شما مترجمانی برای آنها انتخاب کرده اید که هر کدام ساز خودشان را زده اند، چطور این را پذیرفته اید و می پذیرید؟ البته برای من مترجم بد نیست که گاهی با چند معنی روبه رو می شوم، ولی آیا واقعاً این مسئله را می توان پذیرفت که اصطلاحات فلسفه کاپلستون در هر جلدی به یک معنی باشد، یعنی برای یک اصطلاح فلسفی هر مترجمی معادلی به سلیقه خودش انتخاب بکند؟

■ **سعادت:** ببینید، من با این نظر شما موافقم که واقعاً یک کتاب، ولو مثل این کتاب نه جلد باشد، باید فقط یک مترجم داشته باشد، و اتفاقاً اگر این کتاب فقط یک مترجم می داشت، الآن سال ها بود که ترجمه آن تمام شده بود. اما متأسفانه هنوز بعضی از مجلدات این کتاب یا به کلی ترجمه نشده و یا نیمی از آن سال ها است که ترجمه شده و در انتظار پیدا شدن مترجم قابل قبولی است. به علاوه مترجمان، که همه آنها از میان توانا ترین مترجمان موجود کشور انتخاب شده اند، هر یک به سلیقه خاص خود ترجمه کرده اند و یکدستی روش ترجمه و اصطلاحات در مجلدات آن رعایت نشده است. علت آن هم این است که بعضی از آنها خودشان را صاحب نظر می دانستند و برای اصطلاحات غیر از معادل هایی که خودشان می پسندیدند یا خودشان وضع می کردند، حاضر نبودند که معادل های دیگری به کار ببرند، و پیشنهاد ویراستار را نپذیرفته اند. خوب، شاید حق با آنها بوده است، نمی شود نظری را به کسی به خصوص اگر صاحب نظر باشد، تحمیل کرد. شیوه کار هم تاکنون این بوده است که متن ویرایش شده پیش مترجم می رود و مترجم هم می تواند سلیقه خودش را باز ایقا کند، بعد هم دیگر ویراستار آن را نمی بیند. اگر کتابی چند نویسنده داشته باشد، مثل تاریخ فلسفه در اسلام که به سعی میان محمد شریف فراهم آمده است. خوب،

می شود هر یک از فصول آن را که به قلم نویسنده ای است به یک مترجم داد ترجمه کند. در این صورت قابل قبول است که معادل ها یکسان نباشد. هر چند این کار هم ممکن است خیلی طول بکشد. به هر حال تجربه نشان داده است که کتابی را که یک نویسنده نوشته باشد بهتر است که فقط یک مترجم ترجمه کند و نه بیشتر.

□ **محمدخانی:** بله، ظاهراً کار گروهی در ایران موفق نبوده است. آقای سعادت، آخرین سؤال من درباره عضویت شما در فرهنگستان زبان و ادب فارسی است. بفرمایید که شما از چه سالی به عضویت پیوسته فرهنگستان انتخاب شدید؟

■ **سعادت:** از سال ۱۳۷۷.

□ **محمدخانی:** اطلاع داریم که شما اخیراً در فرهنگستان مدیریت دانشنامه زبان و ادب فارسی را برعهده گرفته اید، از چه زمانی شروع به کار کرده اید و فعالیت دانشنامه در چه مرحله ای است؟

■ **سعادت:** تازه شروع کرده ام. از اواخر سال گذشته بود که به تصویب شورای فرهنگستان مدیریت دانشنامه به من محول شد. فعلاً ما مشغول بررسی و آماده سازی مقالات موجود و فعال کردن بخش سفارش و پی گیری مقالات هستیم. امیدواریم که به یاری خداوند بتوانیم این کار را هر چه زودتر به ثمر برسانیم.

□ **محمدخانی:** آقای سعادت، آقای سیدحسینی، آقای سیدعرب، از حضور شما در کتاب ماه متشکرم.

■ **سعادت:** من هم، آقای محمدخانی، به نوبه خود از شما تشکر می کنم و امیدوارم که کتاب ماه با سعی و همت شما و همکارانتان، در کارهای فرهنگی اش موفق باشد. ان شاء الله.

## کارنامه اسماعیل سعادت

### کتاب

- زندگی میکل آنژ، رومن رولان، نیل، ۱۳۳۴.
- تلخکامیهای سوفی، کنتس دوسگور، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۲.
- ایزابل، آندره ژید، جیبی، ۱۳۴۳.
- کشفیات نوین در روان پزشکی، کلیفورد آن، بنگاه ترجمه و نشر، چ اول ۱۳۴۷، چ دوم علمی و فرهنگی با عنوان پیشگامان روان پزشکی، ۱۳۶۶.
- شیر و جادوگر، سی. اس لوئیس، فرانکلین، ۱۳۴۹، چ سوم، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- انرژي، آیزاک آسیموف (مجموعه نگاهی به تاریخ علم)، فاطمی، ۱۳۶۵.
- میکروبیها، آیزاک آسیموف (مجموعه نگاهی به تاریخ علم)، فاطمی، ۱۳۶۴.
- عصر بدگمانی، ناتالی ساروت، نگاه، ۱۳۶۴.
- اخلاق، جرج ادوارد مور، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ترجمه بخشی از سیر فلسفه در جهان اسلام، ماجد فخری، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.

- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، پل نوپا، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.

- موتنی، پیتر برک (از مجموعه بنیانگذاران فرهنگ امروز)، طرح نو، ۱۳۷۳.

- از وولف تا کانت، بخش اول از جلد ششم تاریخ فلسفه، کاپلستون، سروش، ۱۳۷۲.

- سرود نیبلونگن، حماسه قوم ژرمن، انتشارات سروش، ۱۳۷۴.

- رساله در اصلاح فاهمه، اسپینوزا، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.

- ترجمه و ویرایش فرهنگ آثار در پنج جلد، سروش، (جلد اول آن در ۱۳۷۸ انتشار یافته است).

- اسپینوزا، راجر اسکروتن، طرح نو، ۱۳۷۶.

- در کون و فساد، ارسطو، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.

- در آسمان، ارسطو، انتشارات هرمس، ۱۳۷۹.

### مقاله و داستان کوتاه

- «مرگ الیویه بکی»، امیل زولا، سخن، دوره

نهم، ش ۱۱ و ۱۲، اسفند ۱۳۳۷.

- «بکرزایی»، نویسنده (؟)، سخن، دوره یازدهم، ش ۱۰ و ۱۱، بهمن و اسفند ۱۳۳۹.

- «ماجرای دریفوس»، ژان بلوک میشل (یادداشت‌های روزه مارتن دوگار) سخن، دوره یازدهم، ش ۸ و ۹، آذر و دی ۱۳۳۹.

- «خیمه شب بازی در هند» نویسنده (؟)، سخن، دوره یازدهم، ش ۴ و ۶، مرداد ۱۳۳۹.

- «گفت‌وگو درباره مرگ» لودویک اسکنازی، سخن، ش ۱۱ و ۱۲، اسفند ۴۱ و فروردین ۴۲.

- «زندگی و آثار تاگور» نویسنده (؟)، راهنمای کتاب، ش دهم، س چهارم، دی ماه ۱۳۴۰.

- «رسالت کتابخانه» آندره موروا، راهنمای کتاب، ش نهم، س چهارم، آذرماه ۱۳۴۰.

- «کودکان وحشی» ژرژ بلون، ماهنامه آموزش و پرورش، ش هشتم، دوره چهل و یکم، اردیبهشت ۱۳۵۱.

- «نظریه مثل و مسئله معرفت در فلسفه اسلامی» ابراهیم مذکور، معارف، س اول، ش ۱، ۱۳۶۳.

- «زندگی افلوپین و ترتیب و توالی رساله‌هایش» فروریوس، معارف، س اول، ش ۲، ۱۳۶۳.

- «یادی از حجة الاسلام غزالی»، معارف، س اول، ش ۳، ۱۳۶۳.

- «زندگی ارسطو» دیوگنس لائرتیوس، معارف، س دوم، ش ۲، ۱۳۶۴.

- «زندگی ارسطو در آثار تذکره‌نویسان سریانی و عرب» هرمان کروست، معارف، س دوم، ش سوم، ۱۳۶۴.

- «یادی از فخرالدین رازی» معارف، س سوم، ش ۱، ۱۳۶۵.

- «رسالة اسماء الله فخر رازی» ژرژ قنوتی، معارف، س سوم، ش ۱، ۱۳۶۵.

- «فلسفه ابوسلیمان سجستانی»، فهمی جدعان، معارف، س چهارم، ش ۱، ۱۳۶۶.

- «گوشه‌ای از داستان سفرهای فیلسوفان یونانی به ایران»، ماریا دزیلسکا، معارف، س چهارم، ش ۳، ۱۳۶۶.

- «گروگولوس، نخستین کتاب ارسطو»، هرمان کروست، معارف، س پنجم، ش ۱، ۱۳۶۷.

- «ظهور کرامیه در خراسان»، ادموند بوزورث، معارف، س پنجم، ش ۳، ۱۳۶۷.

- «تفسیر قرآنی و پیدایش زبان عرفانی» پل نوپا، معارف، س ششم، ش ۳، ۱۳۶۸.

- «تفسیر قرآنی و پیدایش زبان عرفانی»، پل نوپا، معارف، س هفتم، ش ۱، ۱۳۶۹.

- «از وجوه و نظائر مقاتل بن سلیمان و حکیم ترمذی تا تفسیر امام جعفر صادق (ع)»، پل نوپا، معارف، س هفتم، ش ۲، ۱۳۶۹.

- «ساختار و واژگان تجربه عرفانی» پل نوپا، معارف، س هفتم، ش ۳، ۱۳۶۹.

- «سیری در رساله‌های ابوسعید خَزاز» پل نوپا، معارف، س هشتم، ش ۱، ۱۳۷۰.

- «رساله کتاب الصفات ابوسعید خَزاز» پل نوپا، معارف، س نهم، ش ۱، ۱۳۷۱.

- «پل نوپا»، دانیل ژیماره، معارف، س دهم، ش ۲ و ۳، ۱۳۷۲.

- «ابوسلیمان سجستانی منطقی اومانیت بزرگ قرن چهارم هجری»، عبدالرحمان بدوی، معارف، س یازدهم، ش ۳، ۱۳۷۳.

- «فن ترجمه و انتقال فلسفه یونانی به جهان اسلام»، عبدالرحمان بدوی، نشر دانش، س سوم، ش سوم، ۱۳۶۲.

- «نهضت ترجمه در جهان اسلام»، ابراهیم مذکور، نشر دانش، س سوم، ش پنجم، ۱۳۶۲.

- «زبان فارسی، ممیز ذیروح از غیر ذیروح»، نشر دانش، س چهاردهم، ش پنجم و ششم، ۱۳۷۳.

- «رای بعد از یای نکره»، نشر دانش، سال شانزدهم، شماره اول، بهار ۱۳۷۸.

- «کدام عذرا؟»، نشر دانش، سال هفدهم، شماره اول، بهار ۱۳۷۹.

